

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

محسن نوربخش
۲۹ فبروری ۲۰۲۰

توضیح پیام فدائی: با توجه به سیاست های توطئه آمیز امپریالیست ها که در هر مقطع زمانی در "به کج راه بردن" مسیر مبارزه دلاورانه مردم ایران علیه ارتجاع داخلی و در مقابله با آن مبارزات و نهایتاً جهت شکست آن ، از هیچ دسیسه ای کوتاهی نکرده و نمی کنند ، این روز ها در بعضی از رسانه های امپریالیستی ، بیشرمانه از بازگشت مجدد سلطنت به عنوان آلترناتیوی برای جمهوری اسلامی صحبت می شود ، همان طور که در سال های ۱۳۵۶ – ۱۳۵۷ از دار و دسته خمینی به عنوان آلترناتیو سلطه پهلوی صحبت می شد! و عملاً هم دیدیم که امریکائی ها شاه را مثل موش مرده ، از دمش گرفته و او را از ایران بیرون بردند و به جای آن دار و دسته خمینی را بر مصدر قدرت نشانند! در افشای چنین توطئه هائی است که پیام فدائی مبادرت به درج مجدد مقاله "کنفرانس گوادلوپ ، چرخش حمایت امپریالیست ها از شاه به خمینی" که در تاریخ مه ۲۰۰۸ برابر با خرداد [جوزا] ۱۳۸۷ در پیام فدائی شماره ۱۰۸ به چاپ رسیده بود ، می کند.

کنفرانس گوادلوپ ، چرخش حمایت امپریالیست ها از شاه به خمینی

در طول سال ها مبارزه خستگی ناپذیر مردم ایران علیه دیکتاتور های معاصر از رضاشاه و محمد رضاشاه گرفته تا خمینی ، و مبارزه علیه امپریالیسم - حامی واقعی این دیکتاتور ها ، امپریالیست ها در هر مقطعی از جنبش ، از فقدان یک سازمان انقلابی توده ئی در رهبری آن خیزش ها و از ضعف و پراکندگی کلی در آن جنبش ها استفاده کرده و با برنامه های حساب شده آن مبارزات را به شکست کشانده و سلطه اهریمنی خود را حفظ و گسترش داده اند. از کودتای ۳ اسفند [حوت] ۱۲۹۹ رضا خان تا تبعید او به خارج از کشور در روز ۲۵ شهریور [سنبله] ۱۳۲۰ و به سلطنت رساندن فرزند وی در فردای آن روز یعنی در ۲۶ شهریور [سنبله] ۱۳۲۰ ، و از کودتای ۲۸ مرداد [اسد] ۱۳۳۲ برای برقراری مجدد سلطنت محمد رضاشاه و به زیر کشیدن مصدق از قدرت گرفته ، تا پرو بال دادن به خمینی و انداختن عکس این جنایتکار بر ماه و ایجاد محیط مناسب برای بازگشت او در روز ۱۲ بهمن [دلو] ۱۳۵۷ ، خلاصه هیچ روزی نبوده که آنها با دسیسه ، توطئه و با توافق های پلید و محرمانه بین خود و نیروهای غیر مردمی در جهت تحکیم سلطه خود نکوشند.

این واقعیت را ما در جریان خیزش انقلابی و مبارزات توده ها در سال های ۱۳۵۶ ، ۱۳۵۷ هم شاهد بودیم و دیدیم که چگونه وقتی که توده های مردم به خیابان ها آمدند و در تظاهرات ها و راه پیمائی های وسیع میلیونی ، با مشت های گره کرده و فریاد های خشم آلود خود تن ارتجاع را به لرزه در آوردند ، امپریالیست ها به تکاپو افتاده و در جهت حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر کشور و جلوگیری از سرنگونی طبقه بورژوازی وابسته ، با جا به جایی مهره ها ، بهترین آلترناتیو خود را برای "مهار" زدن بر انقلاب و سرکوب قطعی آن به صحنه فرستادند.

در همین رابطه ، امپریالیست ها در جابه جایی قدرت از شاه به خمینی در کنفرانسی که در جزیره ای به نام گوادلوپ از جزایر کارائیب واقع در غرب اقیانوس اطلس در روزهای ۱۴ تا ۱۷ دی ماه [جدی] ۱۳۵۷ (برابر با ۴ تا ۷ جنوری ۱۹۷۹) به وقوع پیوست ، به توافق رسمی رسیدند و سرنوشت سیاه حد اقل ۳۰ سال آینده مردم کشور ما را رقم زدند. در این کنفرانس که به میزبانی والری ژیسکار دستان رئیس جمهور وقت فرانسه و شرکت جیمز کالاهان نخست وزیر انگلستان ، جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا و هلموت شمیت صدر اعظم المان صورت گرفته بود ، امپریالیست ها به این توافق رسیدند که با توجه به شرایط "نامطلوب" اجتماعی در ایران، از شاه خواسته شود که با ترک کشور راه را برای ورود خمینی و به قدرت رسیدن دارو دسته اش هموار سازد. در واقع این چرخش حمایت امپریالیست ها از شاه به خمینی، بعد از ماه ها مذاکرات مخفیانه که در ایران و سایر کشور های دنیا بین نمایندگان مختلف امپریالیست ها با دارو دسته خمینی صورت گرفته بود، در این کنفرانس شکل قطعی به خود گرفت.

اگر چه در اوایل شروع تظاهرات ها و بروز نارضایتی های مردم از رژیم شاه دولت امریکا خواهان حمایت بی قید و شرط از شاه بوده و حتی کسانی چون ضد کمونیست معروف زیگنو برژینسکی که در کابینه کارتر به عنوان مشاور امنیت ملی کار می کرد، جهت حمایت از شاه از ضرورت کودتای نظامی و سرکوب توده های مردم دم می زدند ، اما اوج گیری مبارزات توده ها دولت امریکا و از جمله کارتر را مجبور ساخت با مأموریت دادن به جرج بال معاون سابق و بازنشسته وزارت امور خارجه که در کابینه لیندون جانسون با مسایل و مشکلات جنگ امریکا در ویتنام آشنا و به یک "سیاستمدار با تجربه" تبدیل شده بود ، با سفر به ایران با تحلیل از شرایط جامعه ایران ، خط سیاسی را که امریکا و دولت کارتر باید دنبال مینمود، تعیین کند. جرج بال هم به دنبال سفر وارنر مایکل بلومینتال وزیر خزانه داری، رابرت بووی از کارمندان ارشد سازمان جاسوسی "سیا" و رابرت برد سناتور دموکرات و رهبر اکثریت سنای امریکا به ایران سفر کرد و از میان پنج نیروی موجود آن زمان، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، سازمان مجاهدین خلق ایران ، حزب توده ، جبهه ملی و دارو دسته مذهبی خمینی، بر روی این آخری یعنی خمینی به عنوان بهترین انتخاب برای جا به جایی قدرت، انگشت گذاشت. با این تحلیل که وی و دارو دسته اش در صورت رسیدن به قدرت، نظام سرمایه داری موجود را حفظ کرده و سدی در جلو رشد "کمونیسم" آن دوره اتحاد جماهیر شوروی و لئونید برژنف رهبر حزب کمونیست شوروی خواهند بود.

در تحلیل جرج بال برای نزدیکی امپریالیست ها با یکی از نیروهای موجود در جامعه که در حال مبارزه با شاه بودند، جایگاه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با بینش "مارکسیست – لنینیستی" و مواضع ضد امپریالیستی اش در رابطه با "غرب" کاملاً روشن بود. سازمان مجاهدین خلق ایران هم با سابقه اعدام چند تن از مستشاران نظامی امریکائی و حزب توده، که اگر چه قدرتی نداشت اما به دلیل وابستگی آشکارش به شوروی هنوز در آن زمان مطرح می بود ، هر یک به کنار گذاشته شدند. اما در انتخاب بین جبهه ملی و روحانیت، جرج بال چنین تحلیل کرده بود که جبهه ملی با ائتلاف با شاه و با سابقه شکست تاریخی اش اعتبار چندانی در نزد مردم ندارد، در حالی که روحانیت با داشتن مساجد و لشکری از آخوند ها می تواند در جهت حفظ و کنترل اوضاع تأثیر عمیق تری بر توده های مردم داشته باشد.

با سلب پشتیبانی از شاه و حمایت از دارو دسته خمینی، حالا دیگر برژینسکی با سایروس ونس وزیر امور خارجه امریکا هم نظر شده بود. از طرف دیگر حمایت امریکا از دارو دسته خمینی در راستای نظریه سیاسی برژینسکی به نام "کمر بند بحران" هم قرار می گرفت. در این نظریه، امریکا با برقراری روابط نظامی با سه کشور اسلامی عربستان ، مصر، پاکستان و همچنین ترکیه و با حمایت نظامی از کشور های غنا ، سومالی و عمان و نیز نگهداری از پایگاههای ارتشی خود در اقیانوس هند و کشورهای مختلف دیگر، در صدد پدید آوردن جبهه ای اسلامی به ضد شوروی از شمال

شرقی آفریقا تا آسیای مرکزی و منطقه خاور میانه بود تا امکان صدور شورش های اسلامی به کشورهای مسلمان نشین اتحاد جماهیر شوروی فراهم گردد!

از اطرافیان خمینی، اگر چه بین ابراهیم یزدی به عنوان یک شهروند آمریکائی، از یک طرف با هنری پرشت، عالیترین مقام مسؤول میز ایران در وزارت خارجه آمریکا و از طرف دیگر با ریچارد کاتم، مأمور سازمان جاسوسی "سیا" دوستی دیرینه ای وجود داشت ولی سایر نمایندگان امپریالیست ها از جمله آنتونی پارسونز سفیر انگلستان در ایران، مایکل پونیاتوسکی وزیر امور ملی کشور فرانسه و نماینده ژیسکار دسٹین، لوول بروس لینچن کاردار سفارت آمریکا، رمزی کلارک دادستان سابق کشور آمریکا، هال ساندروز معاون وزیر خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک، والتر کاتلر کنسول سابق آمریکا در تبریز و دیگران توانسته بودند با کسانی همچون مهدی بازرگان، محمد حسین بهشتی، مرتضی مطهری، محمود طالقانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، یدالله سبحانی، عباس امیر انتظام، صادق قطب زاده، مصطفی چمران، صادق طباطبائی، شهریار روحانی، ابوالحسن بنی صدر و بسیاری دیگر تماس برقرار کنند (*) و قول و قرار ها و شرایط رضایت و حمایت خود را از رژیم آینده خمینی به وی منعکس سازند.

چندین ماه پیش از تشکیل کنفرانس گوادلوپ ، با اوج گیری مبارزات گسترده مردم علیه رژیم پهلوی، شاه به مانور جا به جایی مهره های داخلی پرداخت. وی ابتداء در روز ۵ شهریور [سنبله] ۱۳۵۷ (۲۷ اگست ۱۹۷۸) جمشید آموزگار را از نخست وزیری عزل و جعفر شریف امامی - رئیس مجلس سنا را به پست نخست وزیری انتصاب کرد. به دنبال سقوط دولت شریف امامی در تاریخ ۱۴ آبان [عقرب] ۱۳۵۷ (۵ نومبر ۱۹۷۸) ، دولت نظامی ارتشبد غلامرضا از هاری به قدرت رسید. از هاری در آخرین روز کنفرانس گوادلوپ، یعنی در روز ۱۶ دی ماه [جدی] ۱۳۵۷ (۶ جنوری ۱۹۷۹) با استعفای خود راه را برای انتخاب شاهپور بختیار به عنوان آخرین حربه شاه باز نمود. سرانجام شاه منفور در ۲۶ دی [جدی] ۱۳۵۷ (۱۶ جنوری ۱۹۷۹) به دستور اربابان امپریالیستی که رهنمودشان از طریق ویلیام سالیوان سفیر آمریکا در ایران و جنرال رابرت هویزر معاون نیروهای ناتو به او ابلاغ شده بود مجبور به ترک ایران شد و به همراه اعضای خانواده خود به عنوان میهمان انور سادات رئیس جمهور مصر به شهر آسوان آن کشور پرواز نمود.

با خروج شاه و در ادامه حفظ منافع امپریالیستها و سرمایه داران وابسته در ایران، صحنه برای ورود خمینی به ایران آماده شد. سردمداران رژیم آینده با "مقدس" اعلام کردن مالکیت خصوصی در اسلام و "پاک بودن" سرمایه البته بعد از دادن "سهم امام!" ، خیال امپریالیست ها را از چگونگی نظام اقتصادی در حکومت قریب الوقوع اسلامی راحت کرده بودند و با قول تداوم صدور نفت ، نگرانی و تشویش آن ها را از ایجاد خلل در بازار های جهانی آرامش بخشیدند. و مهمتر از همه این که با قول اسلامی قلمداد کردن ارتش امپریالیستی، این اصلی ترین عامل سلطه امپریالیسم را از گزنه انقلاب مصون نگه داشتند. این همه در شرایطی بود که امپریالیست ها در مذاکرات خود با نمایندگان خمینی به بیشتر "ضد کمونیست" بودن خمینی در مقایسه با شاه ایمان آورده بودند.

خمینی که به همراه دارو دسته اش از عراق به فرانسه رفته بود از ۱۳ مهر [میزان] تا ۱۲ بهمن [دلو] ۱۳۵۷ (۴ اکتوبر ۱۹۷۸ تا ۱۹ جنوری ۱۹۷۹) در دهکده ای به نام "نوفل لوشاتو" در جنوب پاریس اقامت گزید. در مدت این چهار ماه ، امپریالیست ها توانستند به کمک بنگاه های خبر پراکنی "بی بی سی" ، "لوموند" ، "فیگارو" ، "اشپینگل" ، "ا بی سی" ، "سی بی اس" و "ان بی سی" از خمینی یک "امام" بسازند و او را به رهبری جنبش برسانند تا ورود او به ایران بعد از ۱۴ سال تبعید به یک "حادثه تاریخی" مبدل شود! دو هفته پس از خروج شاه از ایران ، بعد از آن که امپریالیست ها سران ارتش را به "بیعت" با خمینی متقاعد ساخته بودند با نشان دادن چراغ سبز ، خمینی در روز ۱۲ بهمن [دلو]

۱۳۵۷ (۱ فروری ۱۹۷۹) با هواپیمای اختصاصی شرکت "ایرفرانس" به ایران وارد و به مدرسه علوی رفت. چهار روز بعد هم یعنی در روز ۱۶ بهمن [دلو] ۱۳۵۷ (۵ فروری ۱۹۷۹) وی مهدی بازرگان را به عنوان نخست وزیر دولت موقت "انقلاب" تعیین نمود. بازرگان هم در راستای خواباندن شور انقلابی توده ها، وقتی مردم فریاد می زدند "بعد از شاه، نوبت امریکا است!" اعلام داشت که "انقلاب" تمام شده! و از بازاریان "شریف" تقاضا نمود که هر چه زودتر کرکره های مغازه های خود را بالا کشیده و بساط اقتصاد (سرمایه داری) جامعه را به راه بیندازند!

تا اینجا همه چیز بر طبق برنامه های از پیش ریخته شده امپریالیست ها و دارو دسته خمینی پیش رفته بود. اما چند حادثه خارج از "سناریوی از پیش نوشته شده" به وقوع پیوستند. اول این که به ابتکار توده ها در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ (۱۰ فروری ۱۹۷۹) پادگان ها و شهرهای ها مورد هجوم مردم قرار گرفتند و علی رغم گله خمینی از مردم که "من دستور جهاد نداده ام!"، آن ها خود را مسلح کردند. اما چون سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، تنها ارگانی که می توانست با رهبری انقلابی خود و با بسط مبارزه ضد امپریالیستی به قطع سلطه امپریالیسم در ایران نایل آید، با نفوذ فرصت طلبان خائن در رهبری آن به کج راه رفته بود، این فرصت بی نظیر تاریخی از بین رفت و دولت بازرگان موفق شد که توده های مسلح مردم را خلع سلاح کرده و قیام شکوهمند بهمن [دلو] را به شکست برساند.

حادثه دوم، حدود ۹ ماه بعد، پس از ورود شاه به امریکا اتفاق افتاد. در روز ۳۰ مهر [میزان] ۱۳۵۸ (۲۲ اکتوبر ۱۹۷۹) شاه به عنوان یک "بیمار" برای معالجه سرطان خون وارد نیویورک شد. این مسأله به خودی خود در آن زمان اعتراضی را بر نینگخت. ده روز بعد یعنی در تاریخ ۱۰ آبان [عقرب] ۱۳۵۸ (۱ نومبر ۱۹۷۹) برژینسکی مشاور امنیتی کارتر به الجزایر پرواز کرد و در آن جا با بازرگان، یزدی و چمران ملاقات نمود. ۳ روز بعد، عده ای از رقبای سیاسی بازرگان و از جمله محمد موسوی خوئینی ها از این دو واقعه استفاده کرده و با تأیید خمینی و دیگر دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی در جهت خاموش کردن مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران، در روز ۱۳ آبان [عقرب] ۱۳۵۸ (برابر با ۴ نومبر ۱۹۷۹) طرح اشغال سفارت امریکا را به اجراء گذاشتند که منجر به گروگان گیری کارمندان سفارت برای مدت ۴۴۴ روز شد.

بعد ها هم بسته به میل سیاسی شان اسناد و مدارکی از داخل سفارت امریکا علیه رقبای سیاسی خود رو کردند. در همان روز های اول تسخیر سفارت هم بازرگان و اعضای کابینه اش به عنوان "اعتراض" از حکومت استعفاء نمودند.

حدود ۶ ماه بعد، جیمی کارتر در جهت رهائی گروگان ها در ۵ اردیبهشت [ثور] ۱۳۵۹ (۲۵ اپریل ۱۹۸۰) با فرستادن نیروهای کماندوی امریکائی به بیابان های طیس، اقدام به یک یورش غافل گیر کننده شبانه کرد که به ادعای گزارشات رسمی به دلیل وقوع طوفان شن، برخوردی بین هلیکوپتر های امریکائی با هواپیما های نظامی خودشان رخ داد که منجر به سوختن هشت تن از سربازان امریکائی و ناتمام گذاشته شدن مأموریت رهائی گروگان ها شد.

حالا از آن وقایع نزدیک به ۲۸ سال می گذرد. در طی این مدت رژیم جمهوری اسلامی در خدمت به حفظ منافع اربابان امپریالیستیش از فرانسه، آلمان، ایتالیا، انگلستان، امریکا و جاپان گرفته تا روسیه و چین از هیچ خوش خدمتی کوتاهی نکرده است. به طور کلی جمهوری اسلامی در خدمت به امپریالیست ها از بدو پیدایش تا کنون با اعطای قرارداد های استخراج نفت و گاز و سایر منابع زیرزمینی کشور به آن ها، با اجرای تأکیدات "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" در جهت خصوصی سازی کارخانجات و وضع قوانین یک طرفه در حمایت از بورژوازی وابسته به سرمایه داری جهانی و باز گذاشتن دست آن ها در هرچه بیشتر کشیدن شیر جان کارگران و زحمتکشان، با کشتار خلق های ایران، با شکنجه و اعدام بهترین زنان و مردان آزادیخواه و کمونیست و با خفه کردن هر صدای اعتراض آمیزی در جامعه بر سر قول و قرار های خود با امپریالیست ها باقی مانده است و در نتیجه از

حمایت آن ها برخوردار است. این را هم باید اضافه کرد که امریکا ، همواره همچون بسیاری از مناطق دیگر جهان ، خواهان بردن سهم هر چه بیشتری از حاصل غارت ایران می باشد که خود این مسأله باعث تنش بین امپریالیست ها شده است. فشار امریکا بر جمهوری اسلامی بر سر مسأله "انرژی اتمی" هم تنها از این منظر مفهوم پیدا می کند. اما درس تاریخی که از کنفرانس گوادلوپ گرفته می شود این است که اولاً همه رجز خوانی ها و تبلیغات ضد امپریالیستی و ضد امریکائی سردمداران جمهوری اسلامی دروغی بیش نیست و ثانیاً رهایی واقعی خلق های ایران از زیر سلطه شوم ارتجاع و امپریالیسم ، نه در پشت میز ها و بازو و بند ها و توافقات محرمانه بلکه با قطع واقعی سلطه امپریالیسم در ایران حاصل می شود . امری که در شرایط کنونی با از ریشه بر کنده شدن رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و نابودی روابط اقتصادی سرمایه داری وابسته که بر پایه استثمار انسان از انسان استوار شده است عملی می گردد و انجام این امر تنها و تنها در بستر یک مبارزه مسلحانه توده ئی و طولانی مدت با رهبری طبقه کارگر و شرکت سایر اقشار زحمتکش جامعه همچون دانشجویان ، نویسندگان روشنفکر ، معلمان ، پرستاران ، و... امکان پذیر خواهد شد.

۲۳ خرداد[جوزا] ۱۳۸۷ - ۱۲ جون ۲۰۰۸

(*) دکتر یزدی ، انقلاب اسلامی و اجلاس گوادلوپ

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-256.html>

به نقل از: پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران
شماره ۲۴۶ ، دی ماه[جدی] ۱۳۹۸